

تعلیق مشروطیت، وضعیت استثنا؛ کامیابی رضاشاه در کسب سلطنت

سید مرتضی حافظی*

وحید سینائی**

نوع مقاله: پژوهشی

چکیده

قانون اساسی مشروطه که در دوران زوال قاجار تدوین شد، به‌عنوان نتیجه مستقیم مشروطیت، نخستین متن حقوق اساسی در تاریخ ایران است. اما با وجود تلاش‌های مشروطه‌خواهان و عزم آنان برای ایتنا امر سیاسی بر قانون، به فاصله کوتاهی، مسیر قدرت‌یابی رضاشاه، از طریق ایجاد یک وضعیت استثنایی هموار شد. وضعیت استثنا، موقعیتی خلأگونه و بیانگر نوعی عدم تعادل میان امر سیاسی و حقوق عمومی، و اهرمی است که از طریق آن،

* دانشجوی دکترای گروه علوم سیاسی (گرایش مسائل ایران)، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، (m.hafezi@mail.um.ac.ir)

** (نویسنده مسئول)، دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، مشهد، ایران، (sinaee@um.ac.ir)

تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۷/۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۴/۱۲

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پانزدهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۹، صص ۴۹-۷۵

دارنده حق انحصار تصمیم‌گیری، می‌تواند با کنار زدن موانع قانونی و حتی خود قانون، برای تمرکز قدرت به نفع خویش اقدام کند. در چنین وضعیت خلاگونه‌ای، رضاشاه موقعیت را برای دستیابی به قدرت، مناسب یافت. او که پشتوانه مشروعیت‌سازی برای توجیه سلطنت خود نداشت، قانون اساسی را نسخ نکرد، بلکه با اعلام وفاداری به این قانون، کوشید با ایجاد یک وضعیت استثنایی، زمینه را برای تعلیق قانون و در نتیجه، به دست گرفتن قدرت فراهم کند. برپایه چنین مفروضی، پرسش این نوشتار این است: «با وجود قانون اساسی مشروطه، مسیر صعود سردار سپه در قدرت از وزارت جنگ تا پادشاهی چگونه هموار شد؟» در پاسخ به پرسش پژوهش، این فرضیه مطرح است: «سردار سپه با استفاده از وضعیت اضطراری ایجادشده، مشروطه‌سازی قدرت سیاسی را به تعلیق کشاند و راه خود را برای رسیدن به سلطنت، سیطره بر زیست سیاسی شهروندان، و فرمانبرداری آنان هموار کرد». روش انجام این پژوهش، تاریخی-تبیینی بوده و داده‌های آن از طریق مطالعات کتابخانه‌ای-اسنادی گردآوری و در چارچوب نظریه وضعیت استثنایی آگامبن، بررسی و تحلیل شده‌اند.

واژگان کلیدی: آگامبن، وضعیت استثنایی، قانون محاکم نظامی، تعلیق قانون اساسی مشروطه، رضاشاه

مقدمه

با وجود تصویب قانون اساسی مشروطه و متمم آن، کشمکش‌هایی بین علما و مشروطه‌خواهان و جدال عرف و شرع در ایران شکل گرفت. این ناهمسویی‌ها که محصول ناهم‌زمانی شرایط عینی ایران با شرایط ذهنی و ساختارها و آرمان‌های مشروطه بود، سبب ایجاد وضعیت اضطراری شد و در نتیجه، ایران به مرحله‌ای وارد شد که سیمای آن را ناامنی، هرج و مرج، و ناکامی وعده‌های مشروطه شکل می‌داد. به این ترتیب، انقلاب مشروطه نتوانست بر عارضه‌های درونی و بیرونی خود چیره شود، شعارهای اساسی آن حامل اجتماعی خویش را نیافت، و وضعیتی خلاگونه ایجاد شد. در چنین شرایطی، امید به یافتن «قدرتمند روشن‌بینی» در میان توده‌ها و روشنفکران افزایش یافت و روح جامعه ایرانی در جست‌وجوی امنیت برآمد. در این وضعیت، رضاخان پس از پذیرش وزارت جنگ و همراه کردن گروه‌های مختلف با خود، با به‌تعلیق درآوردن قانون اساسی و در پی آن، تغییر مواد قانونی، مسیر صعود به تخت سلطنت را هموار کرد. این اقدامات در شرایطی که در قانون اساسی مشروطه، چگونگی تغییر سلطنت پیش‌بینی نشده بود، حکایت از این داشت که وزیر جنگ، نخست‌وزیر، و شاه بعدی، به خوبی با استفاده از تعلیق قانون توانسته است به خواسته‌های خود برای کسب و تمرکز قدرت، جامعه عمل ببوشاند. براین اساس، وضعیت اضطراری جامعه ایران پس از مشروطه، بیش از هر چیز راه را برای «تعلیق قانون» و افزایش قدرت «حاکم» هموار کرد.

برای شناخت این دگرگونی‌ها می‌توان از نظریه جورجو آگامبن در توضیح و تبیین وضعیت استثنا بهره جست. حاکم، تصمیم‌گیرنده واقعی درباره اعلام وضعیت استثنایی است؛ موقعیتی که به واسطه آن می‌توان مخالفان را بدون هراس از

محدودیت‌های قانونی، از سپهر سیاسی حذف کرد. وضعیت اضطراری، نوعی ضرورت انضمامی نیست که نشان‌دهنده محدودیت‌های قانونی باشد، بلکه توسط خود قدرت حاکم ایجاد می‌شود. این جدایی میان قانون و کاربرد آن، به منزله غیاب قانون نیست، بلکه نشان‌دهنده بالقوگی محض و استعداد نهایی قانون و فرارفتن آن از خویش است؛ بنابراین، مسئله تنها این نیست که رضاشاه تاجه‌اندازه با استفاده از کمک‌های خارجی یا کشمکش‌های داخلی بر سر مشروطیت، موفق به کسب و کامیابی سلطنت شد، بلکه مسئله مهم‌تر این است که چگونه به‌رغم تصریح قانون اساسی بر سلطنت قاجار، نبود مواد مربوط به تغییر سلطنت و اتفاق‌نظر نیروهای سیاسی داخلی در مورد اهمیت تداوم قانون اساسی مشروطه، رضاشاه موفق شد مسیر صعود خویش به قدرت را هموار کند.

وضعیت استثنایی، یک موقعیت خلاگونه است که وجود آن می‌تواند اهرمی باشد که از طریق آن، قدرت حاکم و دارنده حق انحصار تصمیم‌گیری، با کنار زدن موانع قانونی و حتی خود قانون، به تمرکز قدرت به‌نفع خویش اقدام می‌کند. در چنین بافتاری، آگامین این وضعیت را ناشی از تعیین‌ناپذیری این مفهوم می‌داند. وضعیت استثنایی از منظر آگامین، فضایی است عاری از قانون، و در واقع، نوعی منطقه آنومی^۱ که در آن تمام تعیین‌های قانونی و مهم‌تر از آن، نفس تمایز میان امر عمومی و امر خصوصی، بی‌اثر می‌شوند. این وضعیت که توسط خود قدرت حاکم ایجاد می‌شود، درباره قانون اساسی مشروطه و تبدیل آن به نردبان ترقی رضاخان میرپنج، صادق است. رضاخان در وضعیت آشفستگی پسامشروطیت و در وضعیت اضطراری ایجادشده پس‌از آن، قانون را زیر پا گذاشت و با فراروی از آن، برداشت خود از قانون را برای تحکیم سلطنت و تنگ‌تر کردن حلقه انحصار قدرت، حاکم کرد؛ امری که به‌گونه‌ای بی‌سابقه سبب تمرکز شدید قدرت در ایران شد.

۱. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری این نوشتار، بر نظریه وضعیت استثنایی^۲ آگامین استوار است. او،

1. Zone of Anomie
2. State of Exception

رسالة «وضعیت استثنایی» خود را با اشاره به ابهام در تعریف وضعیت استثنا آغاز می‌کند. آگامبن، با بررسی تاریخچه مفهوم وضعیت استثنایی در فرانسه قرن هجدهم، موضوع ابهام در مفهوم وضعیت استثنایی و تعیین‌ناپذیری جایگاه این مفهوم را مطالعه می‌کند. او از همان ابتدا، بر موقعیت برزخی وضعیت استثنا بین حقوق عمومی / واقعیت سیاسی و نظم حقوقی / زندگی تأکید می‌کند (آگامبن، ۱۳۹۵: ۲۰). در واقع، به نظر آگامبن، وضعیت استثنایی، تنها یک مفهوم انتزاعی نیست، بلکه به‌طور مستقیم، زیست سیاسی^۱ شهروندان را نشانه می‌رود؛ بنابراین، مهم و شایسته بررسی است.

پیش از آگامبن، فوکو، مفهوم زیست سیاسی را برای انتقاد از مسیر توسعه غربی مطرح کرده بود. فوکو با استفاده از نظریه‌ای درباره قدرت و دانش و به روش دیرینه‌شناسی، چگونگی فرمانبرداری بدن‌های شهروندان از حاکمیت سیاسی را نشان داده بود. آگامبن در مسیر گسترش تحلیل انتقادی‌اش، از تز تاریخی نظری فوکو درباره زیست سیاست و حاکمیت، و دیدگاه دیرینه‌شناختی، چرخش مفهومی مهمی را در پیش می‌گیرد که او را از فوکو دور می‌کند. آگامبن، به‌عنوان یک اندیشمند پسافوکویی، به فراروی از فوکو و ترکیب نظریه‌های او با رویکرد سیاسی-حقوقی شناخته می‌شود (نجف‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۶۱). اگرچه آگامبن در تبیین مفهوم زیست سیاست، وام‌دار فوکو است و در تحلیل خود، مفهوم رادیکالی از وضعیت سیاسی مدرن ارائه داده و آن را وضعیت وانهادگی قانونی و نهیلیسم می‌داند (آگامبن، ۲۰۰۹: ۸۱)، بر این نظر است که کارهای فوکو در تبارشناسی جنون، مجازات، پزشکی، جنسیت، عملکردهای بیولوژیک، دسته‌بندی، کنترل و نظارت بر بدن‌ها در قالب نوعی سیاست زیستی و تشخیص هویت و مسئله سلول‌های بنیادین تا سقط جنین و کلون کردن آدمی و تعویض اعضای بدن آدمی و قاچاق اعضای ساخته‌شده از طریق فناوری‌های زیستی ادامه و گسترش پیدا نکرده است (آگامبن، ۱۳۷۸: ۱۶). راهکار آگامبن، قرار دادن فوکو در مقابل ارسطو بود (آگامبن، ۱۳۷۸: ۳۳) تا نشان دهد که در یونان، انسان، سیاسی بود و اکنون این

سیاست است که می‌کوشد انسانی باشد.

آگامبن این بحث را با ارائه نوعی الگوی زیست سیاسی از سوی قدرت حاکم بر تمام زندگی انسان‌ها و قدرت بسط‌پیدا کرده و معرفت‌ساز به‌صورت تکنولوژی‌های قدرت که وظیفه مراقبت از حیات طبیعی افراد را برعهده دارند، تشریح می‌کند (آگامبن، ۱۳۷۸: ۳). تحول مفاهیم سیاسی و اجتماعی، تابعی از تحول وضعیت واقعی سیاست و جامعه است که در برداشت پسا فوکویی آگامبن از زیست‌سیاست و زیست‌قدرت در سه‌گانه هوموساگر مطرح شده است. آگامبن با نظریه تضاد زیست سیاسی و زیست بیولوژیک — که فوکو آن را نشان آستانه مدرنیته می‌داند — مخالف است و به‌جای آن، رابطه درونی یا بنیادین میان قانون و زیست را که در نتیجه ساختار استثنایی قدرت حاکم برقرار شده است، برجسته می‌کند (میلز، ۱۳۹۳: ۹۶-۹۵). او برداشت جدیدی از زیست قدرت و زیست سیاست دارد که کاربست آن در فلسفه سیاسی، گسستی از سنت فوکویی به‌شمار می‌آید. در این میان، وضعیت استثنایی، جایگاه بی‌بدیلی در اندیشه او می‌یابد. آگامبن، وضعیت استثنایی را مرحله عدم توازن میان حقوق عمومی و واقعیت سیاسی (مانند جنگ داخلی، قیام مسلحانه و مقاومت) می‌داند که در حواشی مرزهای نادقیق و غیرقطعی حقوق و سیاست، در نقطه تلاقی این دو قرار می‌گیرد (آگامبن، ۱۳۹۵: ۲۰). آگامبن بر این نظر است که در سیاست معاصر، وضعیت استثنایی در معنای شرایط تعلیق قانون، به قاعده تبدیل می‌شود. در چنین شرایطی، قانون دارای نیرو است، بی‌آنکه درون‌مایه یا معنای جوهرینی داشته باشد. در واقع، در وضعیت استثناء، نیروی قانون، فاقد اهمیت یا نفوذ است. این وضعیت استثنایی، قاعده حاکمیت است (آگامبن، ۲۰۰۰: ۱۱۳). به نظر آگامبن، وضعیت استثناء، نوعی حذف^۱ است، اما این‌گونه نیست که آنچه حذف می‌شود، با حذف شدن، مطلقاً فاقد هر رابطه‌ای با قاعده عام باشد، بلکه برعکس، آنچه در استثناء حذف می‌شود، خود را در نسبت با قاعده، برپا نگه می‌دارد، آن‌هم در هیئت تعلیق قاعده (آگامبن، ۱۹۹۸: ۱۸). در منظومه فکری آگامبن، فرد هوموساگر، معرف وضعیت استثنایی است.

1. Exclusion

درواقع، واژه هوموساگر برای اشاره به کسانی به کار رفته است که در سال‌های اولیه امپراتوری، به مرگ محکوم شده بودند، اما کشتن آن‌ها نه قربانی کردن به‌شمار می‌آمد و نه ارتکاب قتل. کسی که هوموساگر را می‌کشد، گرفتار مجازات حقوقی‌ای نمی‌شود و براین اساس، زندگی هوموساگر به شکل نامحدودی، در معرض «قدرت نامشروط مرگ» قرار دارد. بنا بر منطق وضعیت استثنایی، قلمرو حاکمیت، قلمروی است که در آن، کشتن، نه ارتکاب قتل در نظر گرفته می‌شود و نه بزرگداشت قربانی در آن مجاز شمرده می‌شود (آگامبن، ۱۹۹۸). به بیان بهتر، فرد هوموساگر در یک وضعیت خلأگونه رها شده است و در معرض خشونت عریان حاکم قرار دارد. با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان ویژگی‌های وضعیت استثنایی مورد نظر آگامبن را به شرح زیر برشمرد:

الف) وضعیت استثنایی، نوع خاصی از قانون (مانند قانون جنگ) نیست، بلکه از آنجاکه در حکم تعلیق نظام حقوقی است، معرف آستانه قانون یا حد مفهوم قانون است (آگامبن، ۱۳۹۵: ۲۵). به نظر آگامبن، وضعیت برزخ‌گون استثناء، به استحاله واقعیت و قانون می‌انجامد و به بیان دیگر، نه بازنمای تام و تمام واقعیت است و نه انتظار کاربست قانون از آن می‌رود. در واقع، «وضعیت استثنایی، از آستانه‌ای حکایت دارد که در آن منطق و پراکسیس خلط می‌شوند و گونه‌ای خشونت بدون لوگوس، مدعی تحقق بخشیدن به حکمی می‌شود که هیچ ارجاعی به واقعیت ندارد» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۸۴)؛ در نتیجه، ویژگی دیگری رخ می‌نماید که برپایه آن:

ب) وضعیت استثنایی وضعیتی خلأگونه است (آگامبن، ۱۳۹۵: ۲۷). در این وضعیت آنومیک، تمام تعین‌های قانونی و مهم‌تر از آن، نفس تمایز میان امر عمومی و امر خصوصی تعطیل و بی‌اثر می‌شود. آگامبن بر این نظر است که سردرگمی بین احکام قوه مجریه و قوانین مصوب قوه مقننه، در خلق وضعیت استثناء مؤثر است. در واقع، این سردرگمی یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های وضعیت استثنایی است؛ از این رو، تمام نظریه‌هایی که وضعیت استثناء را وضعیتی حقوقی می‌دانند، نادرست هستند. وضعیت استثنایی، وضعیتی قانونی مشابه آنچه کارل/شمیت، یکی از مهم‌ترین شارحان نظریه وضعیت استثناء در نظر داشت، نیست، بلکه فضایی است که از بی‌قانونی سرچشمه گرفته است.

ج) ویژگی دیگر وضعیت استثنا، تفکیک زور قانون از قانون است. به لحاظ حقوقی، کار اصلی وضعیت استثنایی، تفکیک «زور قانون» از خود قانون است. در واقع، وضعیت استثنایی، معرف وضعیتی قانونی است که در آن از یک سو، هنجار، دارای نفوذ و لازم‌الاجرا است، ولی اجرا نمی‌شود، زیرا زور ندارد و از سوی دیگر، احکامی که ارزش و اعتبار قانون را ندارند و «زور» قانون را کسب می‌کنند (آگامبن، ۱۳۹۵: ۸۱)، می‌توانند لازم‌الاجرا به‌شمار آیند؛ در نتیجه، وضعیت استثنایی، فضایی آنومیک است که در آن، زور قانون بدون قانون حکم فرما است. آگامبن بر این نظر است که همان‌گونه که معنای زندگی در دوران مدرن در مقایسه با یونان باستان متحول شده است، دال زیست انسانی نیز دچار دگرگونی شگرفی شده است. به نظر او، معادل دولت‌شهر یونانی در دوران مدرن، اردوگاه^۱ است. او در مقاله «اردوگاه چیست؟» می‌نویسد: اردوگاه، مکانی است که هنگامی گشوده می‌شود که وضعیت استثنا رفته‌رفته به قاعده تبدیل می‌شود. در اردوگاه، وضعیت استثنایی که اساساً در حکم تعلیق موقتی وضعیت قانون بود، نوعی ترکیب یا آرایش مکانی دائم می‌یابد که در این مقام، پیوسته خارج از وضعیت عادی قانون باقی می‌ماند. اردوگاه، خود پارادایم حاکم بر فضای سیاسی است، آن‌هم در نقطه‌ای که سیاست به زیست سیاست تبدیل می‌شود و هموساگر از شهروند، غیرقابل تشخیص می‌شود (آگامبن، ۱۳۹۵: ۴۷-۵۰). آگامبن، اردوگاه را مشابه وضعیت استثنا و فرد هموساگر را در منطقه‌ای آستانه‌ای و خلأگونه می‌بیند که نه در درون و نه بیرون نظم حقوقی سیاسی جای می‌گیرند. از این منظر، وضعیت استثنایی، عملاً آستانه تعیین‌ناپذیری میان دموکراسی و استبداد مطلقه جلوه‌گر می‌شود (آگامبن، ۱۳۹۵: ۲۲). به‌طور خلاصه می‌توان گفت، کار اساسی آگامبن، ایجاد رابطه بین افراد و حاکمیت دولت است که خودش را در مفهوم دولت استثنایی و هموساگر نشان می‌دهد. برای آگامبن، سیمای هموساگر، نمایانگر اصل و ماهیت نهایی رابطه سیاسی است، زیرا یادآور حذف‌هایی است که قلمرو قضایی سیاسی را همچون زائده امر دینی و امر دنیوی پایه گذاشتند، و نشانگر ناروشنی تمایز بین خشونت

1. Camp

قربانی و خشونت قتل نفس است که در قلب قدرت حاکم ریشه دارد (میلز، ۱۳۹۶: ۱۱۳). بر همین اساس، تلازم و تقارنی میان هوموساگر و حاکمیت پدیدار می‌شود، چون همان‌گونه که حاکم، آن‌کسی است که همه انسان‌ها برایش هوموساگرند، هوموساگر نیز کسی است که برایش همه آدم‌ها، بالقوه، نقش حاکم را ایفا می‌کنند. آگامبن، رابطه بین دولت و زیست برهنه را به‌گونه‌ای گسترده، در کار تاریخی وضعیت استثنایی‌اش توضیح می‌دهد. در واقع، دولت استثنایی، فزونی قدرت دولت را در شرایط غیرعادی، زمانی که حاکمیت دولت مورد تهدید واقع می‌شود، بازتاب می‌دهد؛ بنابراین، دولت استثناء، بیان نهایی حاکمیت دولت، به‌ویژه هنگامی است که از توانایی اعلام وضع اضطراری و تعلیق اجرای قوانین برخوردار است (الرمان، ۲۰۰۹: ۳-۱)؛ در نتیجه، رسالت تفکر معاصر، به‌زعم آگامبن، تبدیل آپوریا^۲ (سرگستگی، دوراهی، تناقض بی‌پاسخ، معضل بی‌راه‌حل) به آپوریا^۳ (رسیدن به زندگی شادمانه با تکیه بر سعادت انسان) است؛ یعنی تبدیل فقدان راه، به راهی مناسب و سرشار از شادی و خوشبختی (میلز، ۱۳۹۳: ۱۱۱).

۲. پیشینه پژوهش

از آنجاکه تعلیق قانون و وضعیت استثناء، موضوع مهم و جدیدی است، دستمایه نگارش پژوهش‌های مهم و جدیدی شده است. البته بدون توجه به چارچوب نظری وضعیت استثناء، با کاوش در تاریخ معاصر ایران می‌توان مواردی را یافت که موضوع «به‌حاشیه رانده شدن مشروطیت، و حاکمیت وضعیت استثناء» در آن‌ها نمود آشکاری دارد. همایون کاتوزیان، فریدون آدمیت، سید جواد طباطبایی، ماشاءالله آجودانی، و هما ناطق، پژوهشگران برجسته‌ای هستند که در این زمینه پژوهش و بررسی کرده‌اند.

همایون کاتوزیان در آثار خود، از جمله «دولت و جامعه در ایران» (۱۳۹۴) با تأثیرپذیری از گفتمان مدرنیته، جامعه ایران را جامعه‌ای «راکد، غیرعقلانی، و عقب‌مانده» که همواره گرفتار «حکومت استبدادی» بوده است، توصیف می‌کند. وی با برجسته

1. Ellermann
2. Aporia
3. Oporia

کردن استبداد و بی‌قانونی در تاریخ ایران، بیشتر امور مربوط به جامعه و فرهنگ ایران در عرصه تاریخی را به عرصه سیاست و دولت فروکاسته و سعی در تبیین عقب‌ماندگی جامعه ایران از منظر دولت‌محوری از نوع خودکامه و استبدادی دارد.

طباطبایی بر این نظر است که تاریخ‌نگاری کهن ایرانی، در پی انحطاط تاریخی و زوال اندیشه سیاسی در ایران، موجب تکوین نیافتن آگاهی تاریخی جدید شد که وی آن را با مفهوم «منطق شکست» بسط می‌دهد. برپایه نظر او، گذر از این انحطاط با آگاهی از بحران، امکان‌پذیر است (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۲۷۹-۲۳۸).

آجودانی در کتاب «مشروطه ایرانی» بر این نظر است که ما بنا به مشکل زبان و به یک معنی، مشکل تاریخ و ذهنیت ایرانی، نمی‌توانستیم تجربه مفاهیم جدید غربی را داشته باشیم. وی می‌نویسد: «انسان ایرانی، با چنین ذهن، زبان، و تاریخی، آنگاه که با مفاهیم جدید آشنا می‌شد، چون تجربه زبانی و تاریخی آن مفاهیم را نداشت، آن‌ها را با درک و شناخت و برداشت تاریخی خود و با تجربه زبانی خود، تفسیر، تعمیر، و بازسازی می‌کرد و سعی داشت از غرابت و بیگانگی آن مفاهیم جدید، با تقلیل دادن آن‌ها به مفاهیم آشنا، یا با تطبیق دادن آن‌ها با دانسته‌های خود، بکاهد و صورتی مأنوس و آشنا از آن‌ها ارائه دهد (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۵-۸).

هما ناطق (۱۹۸۴) با فرض شکست جنبش مشروطیت، نکته‌یابی مستند و دقیقی از افکار این دوره و نهادهای جدید آن برای اثبات مدعای خود انجام داده است.

فرزین وحدت در کتاب «رویاری فکری ایرانیان با مدرنیت» (۱۳۸۵) با معرفی دو ستون اصلی مدرنیت، یعنی ذهنیت و کلیت، تجربه مدرنیت در ایران را واکاوی کرده است. وی بر این نظر است که توجه روشنفکران ایرانی به جنبه‌های اثبات‌گرای مدرنیت و سرخوردگی پیش‌آمده پس از مشروطه نسبت به توسعه جامعه مدنی و پذیرش وجوه‌رهایی بخش مدرنیت، سبب شد که آن‌ها به سوی ملی‌گرایی یکپارچه‌گرایش یابند و تحقق وحدت ملی را در ایجاد دولت متمرکز و مقتدر با فرمانروایی یک شخصیت مستبد و روشن‌اندیش جست‌وجو کنند.

اما کار جدی در این زمینه توسط علی‌رضا صحرائی و همکاران (۱۳۹۸) در مقاله «تعلیق مشروطیت/ برتری استثنا برآمدن دولت مطلقه پهلوی» انجام شده است. نویسندگان این مقاله سعی کرده‌اند حضور درون‌مایه‌های اندیشگانی، اعم از اندیشه

شاهی آرمانی، سلطنت‌گرایی، جهان‌بینی خیمه‌ای/مسقف و بازنمایی آن در قالب ملی‌گرایی مدرن شاهنشاهی، منطق شکست، و تعلیق مشروطه‌خواهی و حاکم شدن وضعیت استثنا را تبیین کنند.

مهم‌ترین وجه تمایز این پژوهش با پژوهش‌های پیشین، این است که مقاله حاضر به بازخوانی حوادث دوره رضاخان و کامیابی وی در کسب سلطنت از رهگذر وضعیت استثنایی پرداخته است. نگارندگان این نوشتار کوشیده‌اند با بهره‌گیری از دستگاه مفهومی وضعیت استثنا، کامیابی رضاخان در کسب سلطنت را که با تعلیق مشروطیت، و با توسل به وضعیت استثنا حاصل شد، بررسی کنند. براین اساس، سه عنصر «قانون اساسی مشروطه و ایجاد فضایی خلاگونه»، «فضای آنومیک و سیطره بر وزارت جنگ» و «دوره گذار و انحصار اخذ واپسین تصمیم» از نظریه آگامبن برگرفته شده و سپس، چرایی و چگونگی تعلیق مشروطیت و برقراری وضعیت استثنا و کامیابی رضاخان در کسب سلطنت تحلیل شده است.

۳. یافته‌های پژوهش

رضاشاه در فاصله زمانی کودتای سوم اسفند تا تاج‌گذاری در سال ۱۳۰۵، مسیر مؤثر و دقیقی را با توجه به شرایط استثنایی سیاست در ایران پس از مشروطیت پیمود و به تدریج توانست از یک عنصر قدرتمند سیاسی به پادشاهی نیرومند تبدیل شود. این فرایند در سه مرحله سرنوشت‌ساز انجام شد. در گام نخست، تصویب قانون اساسی، شاه را از جایگاه توازن‌بخش نیروهای سیاسی محروم کرد. این امر موجب ایجاد فضایی خلاگونه در شرایط پس از مشروطیت شد. در مرحله دوم، هرج و مرج ایجادشده و فضای آشفته، دال امنیت را به مهم‌ترین عنصر سیاسی در میان نیروهای سیاسی و البته جامعه تبدیل کرد و سپس، در آخرین مرحله سرنوشت‌ساز و برجسته شدن خطر تعلیق امنیت، نیروهای سیاسی را به سوی تصمیم سرنوشت‌سازی کشاند: تغییر سلطنت در ایران.

۳-۱. انتقال حاکمیت از شاه به مردم و ایجاد فضایی خلاگونه در عرصه سیاست دولت مشروطه، ساختار نهادی پیچیده‌ای دارد که دربردارنده ابزار تحدید، پراکندن قدرت و اقتدار، و نیز سلسله‌مراتب درهم‌تنیده‌ای از قواعد و هنجارهایی است که

قدرت را نهادینه کرده و روابط میان شهروندان و نهادهای سیاسی را تنظیم می‌کند (وینسنت، ۱۳۹۲: ۳۱۹-۳۱۸). مشروطیت به معنای پایبندی قدرت به قانون اساسی است و نظریه «دولت مشروطه» مبتنی بر پاره‌ای از قواعد و اصول است که نهادینه شدن روابط ناظر بر قدرت سیاسی را تعیین می‌کند و در چارچوب مشخصی، حقوق و تکالیفی را برای زمامداران و مردم ترسیم می‌کند. مفهومی‌هایی مانند قانون طبیعی، حقوق طبیعی انسانی، رضایت عمومی، حاکمیت مردم و دموکراسی، به تدریج و به مرور زمان به ویژگی‌های دولت مشروطه تبدیل شدند (وینسنت، ۱۳۹۲: ۱۸۰-۱۳۲). اصولاً قانون اساسی، سازوکار نهادینه کنترل قدرت، به منظور حفاظت از منافع و آزادی‌های شهروندان و حتی اقلیت‌ها است (گوردون^۱، ۱۹۹۹: ۴). در واقع، قانون اساسی به تشریح قواعد بازی سیاسی می‌پردازد و حقوق متقابل زمامداران و مردم را تبیین می‌کند و هدف از آن، ساختار بخشیدن به عملکرد دولت بر اساس اصول معینی است (بلاندل، ۱۳۷۸: ۳۰۱). اگرچه قانون اساسی، چارچوبی است برای اعمال قدرت سیاسی (نویمان، ۱۳۷۳: ۶۱)، ممکن است در مورد کاربرد و شیوه اجرای آن، خوانش‌های متفاوتی وجود داشته باشد و نمی‌توان تنها پذیرش قانون اساسی در یک کشور را نشانه تقدم آزادی بر قدرت دانست؛ برای مثال، رژیم‌های ایدئولوژیک، قانون اساسی را برای کنترل مردم می‌خواهند و در این نوع از رژیم‌ها قانون اساسی و نظام‌های خودبه‌خود و به‌گونه‌ای مکانیکی کار نمی‌کنند، بلکه مقوله مهم این است که چه کسی و در چه شرایطی از آن بهره می‌گیرد (تورپین^۲، ۲۰۰۷: ۳۳).

در تاریخ ایران پیش‌از مشروطه، نوعی تمرکز قدرت حکومت و اقتدار سیاسی حاکم بود که اگرچه به دلیل فقدان ابزار لازم نمی‌توانست سراسر سرزمین‌های قلمرو خود را پوشش دهد، اما استبدادی بودن آن سبب تجمع منابع قدرت شده بود. به بیان دیگر، سلطنت فردی و خودکامه‌ای که در این دوره از تاریخ ایران، همچون دوره‌های پیشین، وجود داشت، سبب تجمع قدرت سیاسی و اداری شده بود و سلطان را در قانون قدرت و سلطه نگه می‌داشت. با تزلزل در ارکان قدرت متمرکز

1. Gordon
2. Turpin

قاجار و ورود مفاهیم و نهادهای مدرن، راه پیروزی انقلاب مشروطه هموار شد. پیامد این شکل‌گیری و قوام یافتن نهادهای مدنی، تمرکززدایی از ساخت قدرت سیاسی و محدود شدن قانونی قدرت سلطان بود. در واقع، انقلاب مشروطه، تغییری عمده و نقطه عطفی در تاریخ ایران به‌شمار می‌آید (آکسورتی، ۱۳۹۴: ۲۴۸)، زیرا با تنظیم قانون اساسی مشروطه، نوعی جابه‌جایی در روند حاکمیت رخ داد؛ به این معنا که پیش از مشروطه، حاکمیت، از آن شاه و آن قدر کلی و انتزاعی بود که طرح هیچ‌گونه پرسشی از حاکمیت، امکان‌پذیر نبود. بر این اساس، سیاست در ایران همواره در یک وضعیت استثنایی قرار داشت که این وضعیت، بیانگر همه‌چیز بود و آن را تأیید و اصل وجود آن را نیز اثبات می‌کرد. اصولاً مشروطه‌خواهی بر این اصل بنا شده است که قدرت مؤسس، متعلق به مردم است و مردم، قدرتی محدود به حکومت تفویض می‌کنند تا خیر عمومی را گسترش دهد (لاگلین، ۱۳۹۱: ۱۲۴).

قانون اساسی، اختیارات حکومت را تعیین و اصول رفتار سیاسی را مشخص می‌کند؛ یعنی به ابزار مؤثری برای نظارت بر اقدامات و سنت‌های سیاسی تبدیل می‌شود تا جلو نزاع‌های مهارنشده را بگیرد. اگر بنا باشد قانون اساسی مبنای تمام اقدامات سیاسی فرض شود، «اصالت قانون» وارد مرحله جدیدی می‌شود. اصالت قانون در قانون اساسی، موضوع اقتدار حکومتی را مبهم می‌کند؛ یعنی اقتدار قانون‌گذار بر آن آسان پذیرفته می‌شود (لاگلین، ۱۹۱: ۱۲۶) و این امر، زمینه‌ساز پدیداری امر استثنایی، و استثنا نمایانگر گوهر مفهوم حاکم می‌شود.

با تصویب قانون اساسی مشروطه، مسئله استثنا، در پرتو اصول مشروطیت قرار گرفت. در نتیجه وقایع منجر به نگاشتن قانون اساسی مشروطه، تقسیم قدرت بین مجلس و دولت آغاز شد. این منشأ تحول، برخلاف انتظار شاه، شکستی در نظم اجتماعی سیاسی سنتی بود که برپایه آن، تمرکز قدرت اجرایی در دولت و قدرت قانون‌گذاری در دست مجلس، قدرت مطلقه شاه را تهدید می‌کرد؛ در نتیجه، بین جامعه مدنی سنتی ایران و گروه‌های مدرن لیبرال ایران، که می‌بایست در قرن بیستم شالوده جامعه مدرن ایران را بسازند، نوعی سازش شکل گرفت (کمالی، ۱۳۹۱: ۱۴۲). این سازش‌شکننده میان نیروهای مختلف در جامعه ایرانی سبب شد که قانون مترقی و مدرن مشروطه با بحران‌های فراوانی روبه‌رو شود. این قانون که

بیانگر شتاب‌زدگی نخبگان سیاسی مشروطه‌خواه و نمایندگان مجلس نخست مشروطه برای تدوین قانون اساسی است، بدون توجه به ویژگی‌های جامعه ایران نگاشته شد و این مسئله سبب شد که نخستین قانون اساسی مشروطه، زاده‌ای نارس و ناکارآمد باشد.

انقلابی‌های مشروطه‌خواه نه از سر شتاب‌زدگی و جهالت، بلکه از ترس بازگشت استبداد بود که حتی موضوع تجدیدنظر در قانون اساسی را مطرح نکردند. علی‌اصغر شمیم در کتاب «ایران در دوره سلطنت قاجار»، دلیل این چشم‌پوشی را این‌گونه بیان می‌کند: «گردانندگان نخستین دوره مقننه ایران، مسامحه را در مورد پاره‌ای از اصول مسلم به‌اصرار و پافشاری ترجیح داده و با وقوف کامل بر لزوم گنجاندن مواد مربوطه به آزادی‌ها و حقوق افراد، برای نجات انقلاب و در دست گرفتن ابتکار عمل، باعجله قانون اساسی را تدوین کرده و به تصویب مجلس رسانده و در صدد اغتنام فرصت بوده‌اند تا در شرایط مساعد و پس از استقرار کامل قوه مقننه، در تکمیل قانون اساسی بکوشند» (شمیم، ۱۳۸۷: ۴۶۵).

قانون اساسی ۵۱ ماده‌ای مصوب ۱۴ جمادی‌الآخر ۱۳۲۴ ه‍.ق (رحیمی، ۱۳۸۹: ۶۴) خود را نماینده «قاطبه اهالی مملکت ایران که در امور معاشی و سیاسی خود مشارکت دارند» (اصل دوم)، می‌داند. برپایه این قانون، اداره تمام امور مجلس به‌عهده خود مجلس است که در زمان‌های «فوق‌العاده» نیز می‌تواند منعقد باشد (اصل نهم). حوزه اختیارات این مجلس برپایه اصل پانزدهم، «به‌اجرا گذاشتن» «عموم مسائل» و «آنچه را صلاح ملک و ملت می‌داند پس از مذاکره و مذاقه از روی راستی و درستی» است که پس از توشیح همایونی رسمیت می‌یابد. اختیارات گسترده این مجلس، دربردارنده تنظیم بودجه، انتقال و فروش درآمدها و دارایی‌های دولت، امتیاز تشکیل کمپانی، بستن عهدنامه‌ها و مقاوله‌نامه‌ها، استقراض دولتی، و حتی ساختن راه‌آهن است (اصول ۲۰ تا ۲۶). قانون اساسی مشروطه، باوجود پیشرو بودن، به‌لحاظ اصول دموکراتیک، امر سیاسی را در فضایی خلأگونه و متناقض رها کرده بود؛ به‌گونه‌ای که در اصل ۲۸ این قانون، وزیران دولت به‌جای پاسخ‌گویی به مجلس، در برابر شاه مسئول بودند (عدل، ۱۳۸۹: ۱۷۱) و شاه، مسئولیت «اشتباه‌کاری احکام کتبی یا شفاهی از پیشگاه مقدس ملوکانه» را به‌عهده داشت.

نتیجه این آشفتگی — که از یک سو، شاه، فاقد مسئولیت اجرایی مشخص و تنها توشیح‌کننده قوانین به‌شمار می‌رفت و از سوی دیگر، مسئولیت وزیران در برابر او به‌روشنی بیان شده بود — جدایی دو نهاد از یکدیگر، به‌گونه‌ای بود که در عمل، آن‌ها را در برابر یکدیگر قرار می‌داد. اشاره نکردن به نهاد سلطنت و جایگاه سلطان در قانون اساسی مشروطه، حلقه گمشده بزرگی بود که اگرچه در متمم قانون اساسی به آن پرداخته شد، اما بی‌توجهی به امر سیاسی — که پرسش از کیستی حاکم را به‌عهده دارد — سبب‌ساز ایجاد فضایی میان‌تهی شد که نتیجه آن چیزی جز هرج‌ومرج نبود.

در متمم قانون اساسی مشروطه تلاش‌هایی برای پر کردن خلأهای قانون اساسی انجام شد. در متمم ۱۰۷ ماده‌ای، در کنار اصول و موادی که به رسمیت تشیع پرداخته بود، به حقوق سلطنت نیز توجه شد. براساس اصل ۳۵، «سلطنت، ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده» است. نقش ملت در تفویض سلطنت به پادشاه، نقطه عطفی در تاریخ سیاسی و حقوقی ایران به‌شمار می‌آید که برای نخستین بار، مردم را در قدرت سیاسی دارای سهم و نقش می‌دانست. این تفویض درحالی است که اصل ۴۴، شخص پادشاه را از مسئولیت مبرا کرده و وزیران را در برابر مجلس پاسخ‌گو می‌داند. کاستن از مسئولیت‌های شاه و تخته‌بند کردن او به قانون، هدفی بود که پیشروان مشروطه در سر داشتند؛ امری که تنها توانست احمدشاه، آخرین شاه قاجار، را بدون هیچ‌گونه مسئولیت و گرفتاری‌ای از سلطنت ایران برکنار کند.

۲-۳. فضای آنومیک و سیطره سردار سپه بر وزارت جنگ

خلأ و جای خالی‌ای که قانون اساسی مشروطه در عرصه سیاسی ایجاد کرده بود، سلطان قاجار را از مرکزیت انداخت و روند روبه‌افول ایل قاجار را سرعت بخشید. افزون‌براین، با ایجاد رقابت‌های آشکار و پنهان میان گروه‌های گوناگون اجتماعی همچون علما، تجار، و گروه‌های دیگر — که با استفاده از نام مشروطه و قانون اساسی، درگیر رقابت و منازعه با یکدیگر بودند — نظم سنتی دوران قاجار به‌طور کامل برهم خورد. در این فضای نابهنجار، کم‌کم اصلاح‌گران سیاسی و اجتماعی، از نهادهای

مشروطه و شاه، هردو، قطع امید کرده و چشم‌به‌راه مستبدی روشن‌بین شدند. ظهور رضاخان در عرصه سیاسی ایران، تدریجی و آرام بود. وی در کوران هرج و مرج‌های سیاسی به‌وجودآمده (به‌واسطه ضعف پادشاه و خودسری‌های انجمن‌ها و گروه‌هایی که از گوشه‌وکنار ولایات سر برآورده بودند) توانست چهره‌ای به‌دور از گرایش‌های سیاسی و قهرمان نظم و قانون ترسیم کند که با اراده پولادین می‌تواند حتی اشراف و شاهزادگان قاجار را سر جای خود بنشانند. رضاخان میرپنج، در نخستین مسئولیت خود در جایگاه وزارت جنگ، زمانی‌که هنوز نسیم مشروطه‌خواهی می‌وزید، از اختیارات فراوانی برای اداره کشور برخوردار بود. اصل ۸۷ قانون اساسی، تشکیل محاکم نظامی در تمام مملکت را رسمیت بخشیده بود. به‌موجب آیین‌نامه داخلی محاکم نظامی و ماده یک قانون حکومت نظامی ۲۷ سرطان ۱۲۹۰، از زمانی‌که اعلان حکومت نظامی می‌شود، امور مربوط به امنیت و آسایش عموم، با تصویب هیئت وزیران توسط وزارت جنگ اجرا خواهد شد. اعلام حکومت نظامی و دراختیار گرفتن اداره امور شهر از سوی وزیر جنگ، راه نخست‌وزیری رضاخان را هموار کرد، تا او یک مسئولیت اجرایی و دو نیروی نظامی منظم را دراختیار داشته باشد (میلانی، ۱۳۸۳: ۷۸). در واقع، تصدی وزارت جنگ، مسیر مناسبی برای دراختیار گرفتن تمام منابع قدرت بود که راه او را برای رسیدن به سلطنت هموار می‌کرد. سردار سپه، بلافاصله بعد از تصدی وزارت جنگ، اقدام‌های خود را برای اعمال کنترل وزارت جنگ بر ژاندارمری آغاز کرد (سینایی، ۱۳۹۶: ۲۰۴). نفوذ ارتش با مساعی رضاخان، در سراسر کشور به‌حدی رسید که در همه‌جا مقام‌های کشوری را به حکام نظامی می‌سپرد و دست نظامیان در حوزه‌هایی باز شد که تا پیش‌از آن امکان مداخله در آن را نداشتند (بهار، ۱۳۶۳: ج ۲، ۷۰، ۲۳۱، و ۲۶۱).

یکی از رخدادهای مهم دوره ریاست‌وزرای رضاخان، قضیه جمهوری‌خواهی او بود که با پنجمین دوره مجلس، هم‌زمان بود. رضاخان قصد داشت «بحران پادشاهی» را که با از هم گسستن پیوند سلطنت و دیانت به‌وجود آمده بود، از طریق ارائه اندیشه «جمهوری‌خواهی» جبران کند (نجف‌زاده، ۱۳۹۷: ۲۷۳)؛ جمهوری‌خواهی‌ای که مخالفانش بیم آن داشتند که از آن برای رسیدن به سلطنت

بهره برد (مارتین^۱، ۲۰۰۳: ۷۰-۶۹). جنبش جمهوری‌خواهی، یکی از مهم‌ترین تلاش‌های روشنفکران و تجددگرایان طرفدار رضاخان برای تغییر نظام سیاسی مشروطه بود که با هدف تمرکز سیاسی و ایجاد حاکمیتی مقتدر انجام می‌شد. در ابتدا بنا شد با پیش کشیدن مسئله جمهوریت، تغییری مهم و پایه‌ای در قانون اساسی و سلطنت ایجاد شود. به همین دلیل، در جلسه ۱۴ فروردین ۱۳۰۴ مجلس، عده‌ای پیشنهاد کردند که ملت ایران از طریق مجلس شورای ملی، تبدیل رژیم سلطنتی به جمهوری را اعلام کنند و به وکلای مجلس پنجم اجازه دهند با توجه به اینکه احمدشاه از سلطنت گریزان است و تمایلی به بازگشتن به ایران ندارد— در مواد قانون اساسی تجدیدنظر کنند، ولی رضاخان سردارسپه در پی آن بود که خواسته‌های خود را از طریق سازوکارهای قانونی پیاده کند. بنا به مقتضیات وقت و برخی صواب‌دیدها، تصمیم گرفته شد که مسئله جمهوریت، فراموش شود.

جمهوریت فراموش شد، اما در عزم و اراده سردارسپه برای کسب انحصاری قدرت، خدشه‌ای وارد نشد. ایجاد فضای آشفته و هرج و مرج گونه که بستر مناسبی برای کسب وزارت جنگ و نخست‌وزیری رضاخان بود، با استفاده از سیاست‌هایی همچون «بقای وضعیت ترس فراگیر»، «سیاست‌زدایی شهروندان»، و «دست شستن از هرگونه قطعیت قانونی» (آگامبن، ۱۳۹۵: ۱۷) سبب شد که حضور طولانی او در عرصه سیاسی ایران بر همگان آشکار شود. نخستین سیاستی که رضاخان در فضای آنومیک از آن بهره برد، «سیاست بقای وضعیت ترس فراگیر» بود. دولت نظامی، اقتدارگرا، و تجددگرای رضاشاه، کفاره تأخیر ورود ایران به عصر تجدد بود که ایرانیان مجبور به تحمل آن بودند (افضلی، ۱۳۹۵: ۱۸۰). تفرقه سیاسی و فعالیت نیروهای گریزازمرکز، باعث شده بود که کشور کهنسال ایران، فرتوت و خسته و ازپافتاده باشد و در دو دهه پایانی قرن، بین ۱۰ تا ۴۰ درصد از جمعیت خود را بر اثر ابتلا به انواع بیماری‌های واگیردار، قحطی، و جنگ از دست داد (میلانی، ۱۳۹۲: ۱۵). این خود، عامل بقای وضعیت ترس فراگیر در ذهن جامعه ایرانی بود.

رضاشاه، نیروی پلیس مدرنی را به وجود آورد که مراقب بود تا همه

گوش به فرمان شاه باشند؛ حتی عشایر در زیست‌گاه‌های همیشگی خود، احساس امنیت نمی‌کردند. هرکس کوچک‌ترین انتقادی از اوضاع می‌کرد، جاسوس حکومت گمان می‌رفت و با سکوت سنگین و تنش‌آلود شنوندگان روبه‌رو می‌شد (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۳۳۵). اقدامات رضاشاه در رویارویی با مذهب نیز - که زندگی خصوصی و عمومی ایران را شکل می‌داد - احساس گناه مهیبی را در جامعه به وجود آورده بود (فرمایان^۱، ۱۹۷۵: ۳۳). این ترس دوگانه از فضای آشفته و بی‌شاهی از یک‌سو و هراس از شاه قدرتمندی که ابزار لازم را برای حکومت بر بدن و تن شهروندان دارد از سوی دیگر، سبب شد که براساس تجربه اخیر، آزادی افسارگسیخته که ایرانیان از آن چیزی جز آشوب و فتنه ندیده بودند، به‌بهای گزاف امنیت عریان رضاخان فروخته شود.

دومین سیاستی که رضاخان در فضای آنومیک از آن بهره برد، «سیاست‌زدایی شهروندان» بود. رضاشاه به‌بهانه حفظ امنیت عمومی و تکوین بستر مناسب برای زندگی، افراد و گروه‌های آزادی‌خواه را سرکوب کرد و منش تحقیرآمیز و بدگمانی (عظیمی، ۱۳۷۴: ۱۳) به گرایش‌های سیاسی و شهروندان را درپیش گرفت. شخصی شدن عرصه قدرت در دوره رضاشاه، عرصه را بر سیاست‌های غیررسمی تنگ کرد. وی نهادهای مدنی را به‌مثابه دشمن، خائن، رقیب، و مانع توسعه ایران معرفی کرده و از همین رو، با سیاست‌زدایی از شهروندان ترس و ناامنی را ترویج می‌کرد (بهنام^۲، ۱۹۹۱: ۲۹-۳۰). تصمیم‌گیری نهایی به شاه و محافل نزدیک وی محدود بود. رضاشاه با این کار، چارچوب تشریفاتی حکومت مشروطه و مجلس آن را از بین نبرد، اما آن را به تشکیلات فرمایشی‌ای تبدیل کرد که وظیفه‌ای جز اجرا و تصویب فرمان‌ها نداشت. اگرچه ایجاد آگاهی به‌منظور افزایش نقش مردم در سیاست به‌واسطه تأسیس نهادهای مدرن، اندک رونقی گرفته بود، تلاش‌های رضاخان برای بازگرداندن مردم به حوزه خصوصی، مشارکت عمومی، مشروطیت، و حقوق مدنی را به تاق نسیان کوبید.

سومین سیاستی که رضاخان در فضای آنومیک آن زمان از آن بهره برد، «دست

1. Farmayan
2. Behnam

شستن از هرگونه قطعیت قانونی» بود. سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۰۰، دوره حاکمیت دوگانه و جنگ قدرت بین سه گرایش اصلی سیاسی کشور، یعنی نیروهای هرج و مرج طلب، طرفداران دیکتاتوری، و مشروطه خواهان بود. به بیان دیگر، در این سال‌ها دیکتاتوری، در چارچوب یک حکومت مشروطه، در حال شکل‌گیری بود. از آنجاکه رضاشاه هیچ‌یک از سه نوع مشروعیت مورد نظر ماکس وبر، یعنی سنتی، کاریزماتیک، و عقلایی را نداشت، در چالش آشکار و پنهان با جامعه ایران قرار گرفت. در این چالش، قانون، هرگونه اعتبار و قطعیت خود را از دست داد و رضاخان بر آن شد که مشروعیت سیاسی مبتنی بر زور را جایگزین مبانی مستقل مشروعیت سیاسی شکننده، ولی قانونی کند. هدف امنیتی که رضاخان سبب‌ساز آن بود، نخست، پیشگیری از زورگویی اوباش و به‌نوعی قلدری سروران جامعه بود، ولی در ادامه به برقراری رابطه جدید با انسان‌ها به‌منظور کنترل فراگیر، نامحدود و سیاست‌زدایی و فروکاستن مشارکت شهروندان تبدیل شد. از بین رفتن قطعیت قانونی که از ابتدا هم حضور آن اندک و بسیار لرزان بود سبب شد که نیروهای نظامی و در رأس آن‌ها وزیر جنگ، فرمانده بریگاد قزاق، و نخست‌وزیر، اداره همه امور عمومی را به‌عهده گیرد.

۳-۳. گذار از دوره «خانی» به «شاهی»: انحصار اخذ واپسین تصمیم

قانون اساسی مشروطه، راه را برای به‌قدرت رسیدن رضاخان بسته بود. اصل ۳۶ متمم قانون اساسی مشروطیت، سلطنت را به خاندان قاجار منحصر کرده بود، اما خلع محمدعلی شاه، سلطنت دودمان قاجار را منقرض کرد و چند سال سلطنت احمدشاه، به‌منزله باران‌های ریزه‌ای بود که پس از بارندگی‌های شدید فرود می‌آیند (بهار، ۱۳۶۳: ۶۲-۶۱). در ماده ۳۶ متمم این قانون آمده بود: «سلطنت مشروطه ایران در شخص اعلی‌حضرت شاهنشاهی السلطان محمدعلی شاه قاجار ادام‌الله سلطنته و اعقاب ایشان، نسلماً بعد نسل برقرار خواهد بود». براساس این متمم، امکان اینکه رضاخان به‌صورت قانونی به‌جای احمدشاه بر سلطنت تکیه بزند، وجود نداشت (حسین مکی، ۱۳۷۴: ۴۹۰)، اما مهر و موم‌های پس از مشروطه و ناکارآمدی قاجارها، تضعیف دولت مرکزی، فساد و بی‌لیاقتی اداری و ناامنی و هرج و مرج

سیاسی و اجتماعی و فقر و فلاکت اقتصادی، همه اقشار و گروه‌ها را از قاجارها ناراضی کرد (حائری، ۱۳۶۴: ۱۹۰-۱۸۵) و در نتیجه، این نارضایتی، زمینه را برای تغییر قانون اساسی مشروطیت و گذر از سلطنت قاجار به پهلوی فراهم کرد. سرانجام، در جلسه دویست و دهم مجلس پنجم شورای ملی، در تلگراف‌هایی که از نقاط مختلف کشور مبنی بر نارضایتی از سلطنت قاجار، به مجلس مخابره می‌شد، از این نهاد مهم خواسته شد که واکنش نشان دهد و سرنوشت حکومت ایران را تعیین کند. «از اواسط مهرماه تا امروز، تلگرافات عدیده از طرف وجوه اکابر و مشاهیر و کمیسیون مختلط نهضت ملی آذربایجان و طبقات مختلفه و همچنین از ایالات و ولایات که ذیلاً شرح داده شده تبریز، کرمان، مشهد، تربت، شیراز، رشت، قزوین، بجنورد، کردستان، ساری و بیرجند، و غیره به مجلس مقدس شورای ملی شده، دال بر عدم رضایت از سلطنت قاجاریه و تغییر سلطنت از این سلسله و تعیین تکلیف از مقام مقدس مجلس شورای ملی کمیسیون. در جلسات عدیده تلگرافات فوق‌الذکر را تحت مذاقه گذارده و بالاخره تصویب می‌نماید که راپورت قضیه را به‌ضمیمه تلگرافات مذکوره تقدیم مجلس شورای ملی نماید که هرطور مقتضی و صلاح است تعیین تکلیف و جواب تلگرافات مزبوره صادر شود» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، ۷ آبان ۱۳۰۴، جلسه دویست و ده).

سردار سپه و طرفدارانش باید این مانع رسیدن به سلطنت را کنار می‌زدند. چنین عملی از سوی آن‌ها، قانون اساسی و آینده آن را در وضعیتی شکننده قرار می‌داد و هر لحظه بیم آن می‌رفت که دستاورد مهم انقلاب مشروطه از بین برود؛ در نتیجه، آن‌ها تمام تلاش خود را برای تغییر متمم قانون اساسی به‌کار گرفتند. بر این اساس، تغییر سلطنت از قاجاریه به پهلوی، بدون مشاجره و مخالفت رخ داد و بحث و جدل‌هایی بر سر اینکه رضاخان بتواند به‌جای احمدشاه بر تخت بنشیند به وجود آمد؛ البته برخی از نمایندگان (از جمله مصدق و یحیی دولت‌آبادی) با این انتقال و تغییر غیرقانونی مخالفت کردند. یحیی دولت‌آبادی، به‌عنوان مخالف، بیان کرد: «پس از اسکات کسانی که می‌خواهند هوچیگری نمایند، می‌گویم وقتی قانون اساسی در این عمارت نوشته می‌شد و آن وقت هم فشار کمتر از حالا نبود... قجر رفت. خدا و عملیات او، او را برد. سردار سپه می‌آید، پس من چرا در صف مخالفین هستم، چون که غیر از این دو،

سیمی هم هست که نامش قانون است که نمی‌دانم کدام ماده از مواد آن به ما اجازه می‌دهد، در این کار بدین صورت مداخله نماییم و برخلاف قسمی که در همین موضوع یاد کرده‌ایم، رفتار کنیم» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۳۱۵).

مصدق درباره این تغییر می‌گوید: «قانون اساسی، یک اصولی دارد که به واسطه معروفیتش، به عقیده بنده، حتی‌المقدور تا یک قضیه حیاتی و مماتی پیدا نشود، نبایستی تغییر کند، مگر با بودن یک شرایطی که لازم برای تغییر قانون اساسی است. خدایا تو شاهد باش! من خدا را به شهادت می‌طلبم که عقیده‌ام را می‌گویم و تغییر قانون اساسی، آن را متزلزل می‌کند و ممکن است مملکت به یک خرابی بیفتد که مطلوب نباشد...؛ این طور تغییر دادن قانون اساسی یک سابقه‌ای می‌شود که قانون اساسی را به کلی سست و متزلزل می‌کند که هر ساعت یک نفر اراده کرده بیاید این اصولی را که بنده برای شما خواندم، این اصولی را که همه چیز ما را تأمین می‌کند، تغییر دهد» (مکی، ۱۳۷۴: ۴۹۱-۴۹۰). *علی‌اکبر داور*، به‌عنوان طرفدار رضاخان و موافق تغییر، آن را نقض قانون اساسی نمی‌داند، بلکه به‌صلاح مملکت می‌داند (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۴۹۲). نمایندگان موافق، و در رأس آنان *علی‌اکبر داور*، در دفاع از سلطنت رضاخان و در توجیه دست بردن در قانون اساسی مشروطه، به ضعف و ناکارآمدی و معضلاتی که قاجارها ایجاد کرده‌اند، اشاره می‌کنند.

پس از گذار از دوره «خانی» به «شاهی»، قرار بر آن شد که مجلس شورای ملی به‌سرعت برای تغییر سلطنت و انتقال آن از خاندان قاجاریه به پهلوی اقدام کند. در نخستین گام، وضع به‌گونه‌ای ترتیب داده شد تا از میان *پیرنیا* و *تدین*، یک‌نفر برای ریاست مجلس شورای ملی انتخاب شود که در طرح و به‌پیش بردن مسئله تغییر سلطنت، از تنگناهای شخصی و محذورات اخلاقی کمتر و هواداری بیشتری از رضاخان برخوردار باشد؛ به‌همین دلیل، *تدین* با دخالت و تدبیراندیشی رئیس مجلس انتخاب شد. سپس، در روز ۸ آبان ۱۳۰۴ عده زیادی از نمایندگان مجلس به منزل رضاخان دعوت شدند و از آن‌ها خواسته شد که پیش‌طرح خلع قاجاریه را امضا کنند. در روز ۹ آبان نیز کنترل شدیدی اعمال شد تا نمایندگان، جلسه را ترک نکنند و مجلس از اکثریت نیفتد. در این روز، نمایندگان، طرحی را با قید دو فوریت پیش کشیدند که در آن، با بیان نارضایتی عمومی از سلطنت سلسله قاجاریه سباً توجه به

شکایت‌های فراوانی که مطرح شده بود. برای حفظ مصالح عالی مملکت، موضوع انقراض سلطنت قاجاریه و تشکیل حکومت موقت، در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه به ریاست رضاخان، به رأی گذاشته و تصویب شود (غنی، ۱۳۷۷: ۳۹۰-۳۸۹). در عین حال، تعیین تکلیف قطعی حکومت، به نظر مجلس مؤسسان واگذار شد که می‌بایست در اصول ۳۶، ۳۷، ۳۸، و ۴۰ متمم قانون اساسی مشروطه اقدام به تجدیدنظر کند (غنی، ۱۳۷۷: ۳۹۲)؛ اگرچه برخی بر این نظر بودند که نمی‌توان با یک ماده واحد، هم به خلع سلسله قاجاریه و هم اصلاح قانون اساسی رأی داد و هم رضاخان را به عنوان پادشاه آینده معرفی کرد، زیرا مستلزم ارائه سه طرح جداگانه، سه بار مذاکره، و سه بار رأی‌گیری است (مکی، ۱۳۷۴: ۵۴۹).

سرانجام، مجلس برای تعیین پادشاه و ولیعهد، تأسیس مجلس مؤسسان را ضروری دانست و پیش از پایان مجلس پنجم، انتخابات مجلس مؤسسان آغاز شد و این مجلس، نخستین جلسه خود را در ۱۵ آذر ۱۳۰۴ تشکیل داد (ارجمند، ۱۳۸۳: ۱۰۷) و در ۲۱ آذر همین سال، طی چهارمین جلسه خود، ضمن تفسیر مواد ۳۶، ۳۷، و ۴۰ متمم قانون اساسی، سلطنت را به رضاخان پهلوی و اعقاب ذکور ایشان واگذاشت (شجیعی، ۱۳۸۳: ۲۱). در این جلسه، داور به همکاری نکردن شاهان قاجار با مجلس و گرفتاری‌هایی که برای کشور ایجاد کردند، اشاره می‌کند: «در این صورت، لازم نیست که ما بیاییم و برای دفاع از یک خانواده‌ای که بی‌لیاقتی آن‌ها را تصدیق می‌کنیم، وارد شویم و قضیه را به خونسردی تلقی کنیم» (شجیعی، ۱۳۸۳: ۴۹۷). به این ترتیب، با فشار بر مجلس و همبستگی طرفداران رضاخان، متمم قانون اساسی برای انتقال «رضاخان» به «رضاشاه» تغییر کرد؛ یعنی به نوعی داور در پی این بود که «حق مقاومت» در برابر رضاخان را در نظر بگیرد. «حق مقاومت» یعنی اینکه هرگاه نهادهای حکومتی، حقوق و آزادی‌های اساسی تعیین شده در قانون اساسی را نقض کنند، مقاومت در برابر ظلم، حق و تکلیف شهروندان است؛ و این، همان جدایی هنجار قانون از تصمیم است (جزائی، ۱۳۹۵: ۲۲۶). این وضعیت تناقض آمیز میان قانون و هنجار، یکی از خلأهای موجود در قانون اساسی مشروطه بود. حاکم، به مثابه دارنده انحصاری حق واپسین تصمیم، در وضعیت استثنا اثبات می‌کند که برای قانون‌گذاری، ابتدا و اتکا به قانون، الزامی نیست. اشمیت بر

این نظر است: «همه قوانین، موقعیت‌مند هستند. حاکم، موقعیت را ایجاد و آن را در کلیتش تضمین می‌کند و اوست که انحصار این تصمیم نهایی را به‌عهده دارد و همین وضع است که پایه حاکمیت دولت را تشکیل می‌دهد که باید به‌لحاظ حقوقی، درست تعریف شود؛ یعنی به‌مثابه قدرت انحصاری تصمیم‌گیری، نه انحصار در حکومت کردن و به‌کار بردن زور. استثنا، به روشن‌ترین شکل ممکن، جوهر اقتدار دولت را بازنمایی می‌کند. در اینجا تصمیم، از هنجار قانونی جدا می‌شود و اقتدار به شیوه‌ای متناقض‌نما برای تدوین قانون ثابت می‌کند که برای تقنین، نیازی به ابتدای آن بر قانون نیست» (اشمیت، ۱۳۹۰: ۵۵). با توجه به چنین تغییری، از همان آغاز سلطنت رضاشاه نمایان شد که زیاد به قانون اساسی توجه نمی‌شود. تغییر در متمم قانون اساسی به‌نفع رضاشاه — که به‌نظر بسیاری از نمایندگان مجلس، امری غیرقانونی به‌شمار می‌آمد — قانون اساسی را در یک وضعیت شکننده قرار داد که هر لحظه می‌توانست به‌نفع دولت مرکزی ترک بردارد. این قانون، حق انحصاری گرفتن آخرین تصمیم در یک وضعیت استثنا را به رضاشاه می‌داد.

دوره پنجم مجلس شورای ملی، یکی از حساس‌ترین و مهم‌ترین دوره‌های قانون‌گذاری ایران است که فصل جدیدی را هم در تاریخ مشروطیت و هم در تاریخ سیاسی ایران گشود. در این دوره، وقایع بسیار مهمی رخ داد که در دوره‌های پیشین مشاهده نمی‌شود، زیرا تصمیم‌ها و مصوبات آن، تأثیر عمیق و عینی‌ای بر تاریخ ایران گذاشت (مکی، ۱۳۶۴: ۴۵۱). مجلس پنجم، آخرین مجلس دوره پهلوی اول بود که توانست اقدام مؤثری انجام دهد که آن‌هم در راستای تقویت قدرت رضاشاه و بی‌اعتنایی به قانون اساسی بود. از این دوره به بعد، جامعه زیر سیل «زوری قانون» غرق شد و آنچه باقی ماند، حکومت زور‌عریان بود؛ به‌دور و فراتر از قانون.

نتیجه‌گیری

نظریه وضعیت استثنایی و رابطه معلق‌گونه آن با قانون، نقطه آغازی برای نقد نظریه‌های مدرن از دولت است. وضعیت استثنای، یک مفهوم آستانه‌ای است که درون و بیرون نظم حقوقی، جایگاهی ندارد؛ به‌نوعی یک وضعیت خلاگونه است که در

آن، هر نوع تصمیم‌گیری‌ای در عمل، فراحقوقی است و به حاکمان اجازه می‌دهد که با فنون فراحقوقی، در پی فرمانبردار کردن هرچه بیشتر شهروندان باشند. خلأ ایجادشده در نتیجه تصویب قانون اساسی مشروطیت، سبب‌ساز وضعیتی هرج‌ومرج‌گونه شد که خروجی آن، چیزی جز ظهور یک مستبد منورالفکر نبود؛ در نتیجه هرج‌ومرج ایجادشده پس از ضعف نهاد سلطنت در ایران پسامشروطه، رضاخان، وزارت جنگ را در اختیار گرفت، و این مسیر مناسبی برای در اختیار گرفتن و قبضه کردن تمام منابع قدرت بود که راه او را برای رسیدن به سلطنت هموار کرد. او در مقام تازه توانست پشتیبانی بعضی از گروه‌های نارس در صحنه سیاسی را به دست آورد و با کمک آن‌ها کوشید از راه قانونی و نه با تکیه بر زور عریان، به قدرت برسد. تعلیق قوانین مشروطیت (نه به واسطه زور و تحمیل از بیرون، بلکه به دلیل ضعف در قوانین و رقابت‌ها و درگیری‌های بی‌پایان میان گروه‌های مختلف در چارچوب نظام مستقر) بیش‌ازپیش زمینه تمرکز قدرت و تجمیع آن را فراهم کرد. این نوشتار، در سه اپیزود کوشیده است روایتی گام‌به‌گام از گذار ایران ارائه دهد که براساس آن، طومار مشروطیت گرفتار در تناقض‌های درونی، به بهانه وضعیتی استثنایی درهم‌پیچیده شد و شاه را دگرباره برپایه سنت ایرانی، به مرکز صحنه سیاسی بازگرداند.*

منابع

- اتابکی، تورج (۱۳۹۶)، *تجدد آمرانه، جامعه و دولت در عصر رضاشاه*، تهران: ققنوس.
- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۲)، *مشروطه ایرانی*، تهران: اختران.
- افضلی، رسول (۱۳۹۵)، *دولت مدرن در ایران*، تهران: انتشارات دانشگاه مفید.
- آکسورتی، مایکل (۱۳۹۴)، *امپراتوری اندیشه، تاریخ ایران*، ترجمه شهربانو صارمی، تهران: ققنوس.
- آگامبن، جورجو (۱۳۸۶)، *قانون و خشونت*، ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان، تهران: فرهنگ صبا.
- _____ (۱۳۹۵)، *وسایل بی هدف، یادداشت‌هایی در باب سیاست*، ترجمه امید مهرگان و صالح نجفی، تهران: نشر چشمه.
- _____ (۱۳۹۵)، *وضعیت استثنایی*، ترجمه پویا ایمانی، تهران: نی.
- _____ (۱۳۹۱)، *زبان و مرگ*، در باب جایگاه منفیت، ترجمه پویا ایمانی، تهران: نشر مرکز.
- امیرارجمند، سعید (۱۳۸۳)، *در انقلاب مشروطیت*، سری مقالات *دانشنامه ایرانیکا*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- بلاندل، ژان (۱۳۷۸)، *حکومت مقایسه‌ای*، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: نشر آگه.
- بهار، محمدتقی (۱۳۶۳)، *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران: انقراض قاجاریه*، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- مؤسسه پژوهشی و مطالعات فرهنگی (بی تا)، *پنجاه سال تاریخ نیروی زمینی شاهنشاهی ایران*، تهران: مؤسسه پژوهشی و مطالعات فرهنگی.
- جزائی، محدثه (۱۳۹۵)، «هوموساگرهای نوین: بررسی وضعیت فوق‌العاده در ترکیه براساس نظریه اشمیت و آگامبن»، *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، دوره هشتم، شماره بیست‌ونهم.
- جمالی، عباس؛ محبوبی آرانی، حمیدرضا (۱۳۹۶)، «توانش به‌مثابه روش: تأملی در باب روش‌شناسی فلسفی جورجو آگامبن»، *دوفصلنامه فلسفی شناخت*، شماره ۷۶/۱.
- حائری، عبدالکریم (۱۳۶۴)، *مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- حقدار، علی‌اصغر (۱۳۸۳)، *مجلس اول و نهادهای مشروطیت*، تهران: مهرنامگ.
- خواجه‌نوری، ابراهیم (۱۳۹۵)، *بازیگران عصر طلایی*، تهران: انتشارات جاویدان با همکاری

- انتشارات بدرقه جاویدان.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۲)، *حیات یحیی*، جلد چهارم، تهران: انتشارات عطار.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۸۹)، *قانون اساسی مشروطه ایران و اصول دموکراسی*، تهران: انتشارات نیلوفر.
- ستاد بزرگ‌ارتستاران (۱۳۳۶)، *تاریخ ارتش نوین ایران*، ج ۲، تهران: چاپخانه ارتش.
- سینایی، وحید (۱۳۸۴)، *دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران (۱۳۵۷-۱۲۹۹)*، تهران: کویر.
- شجعی، زهرا (۱۳۸۳)، *نخبگان سیاسی ایران از مشروطیت تا انقلاب اسلامی*، جلد چهارم، تهران: سخن.
- شوستر، مورگان (۱۳۹۴)، *اختناق ایران*، ترجمه حسن افشار، تهران: انتشارات ماهی.
- صحرایی، علی‌رضا و دیگران (۱۳۸۹)، «تعلیق مشروطیت/برتری استثنا، برآمدن دولت مطلقه پهلوی اول»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال چهاردهم، شماره دوم.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۰)، *دیب‌چه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، تهران: نگاه معاصر.
- عدل، منصورالسلطنه (۱۳۸۹)، *حقوق اساسی یا اصول مشروطیت*، به‌اهتمام علی‌اصغر حقدار، تهران: چشمه.
- عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۴)، *بحران دموکراسی در ایران (۱۳۳۲-۱۳۲۰)*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و نوذری، تهران: نشر البرز.
- غنی، سیروس (۱۳۷۷)، *برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نیلوفر.
- فرسیو، ضیاء؛ تابنده، نورعلی (۱۳۴۶)، *حقوق، بی‌جا: انتشارات دانشکده افسری*.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۴)، *دولت و جامعه در ایران*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- کمالی، مسعود (۱۳۸۱)، *جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر*، ترجمه کمال پولادی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- لاکلین، مارتین (۱۳۹۱)، *مبانی حقوق عمومی*، ترجمه محمد راسخ، تهران: نشر نی.
- مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی (۱۳۹۲)، ۲۴ دوره متون مشروح مذاکرات، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی: شرکت پارس آذرخش، مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی پنجم، روز پنجشنبه ۷ آبان ۱۳۰۴ مطابق با ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۴۴، جلسه دوپست‌وده.
- مکی، حسین (۱۳۶۴)، *مصدق و نطق‌های تاریخی او*، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- _____ (۱۳۷۴)، *تاریخ بیست‌ساله ایران*، جلد سوم، تهران: انتشارات علمی-فرهنگی.
- میلانی، عباس (۱۳۹۴)، *نگاهی به شاه، کانادا: تورنتو، نشر پرشین سیرکل*.
- _____ (۱۳۸۳)، *شکل‌گیری انقلاب اسلامی؛ از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی*، ترجمه مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو.
- میلز، کاترین (۱۳۹۳)، *فلسفه آگامبن*، ترجمه پویا ایمانی، نشر مرکز.
- نجف‌زاده، رضا (۱۳۹۳)، «زیست قدرت در اندیشه سیاسی فوکو، آگامبن، و نگری: از

جامعه انضباطی تا جامعه کنترلی جهانی»، جستارهای سیاسی معاصر، سال پنجم، شماره چهارم.
نجف‌زاده، مهدی (۱۳۹۷)، جابه‌جایی دو انقلاب، چرخش‌های امر دینی در جامعه ایرانی، تهران: انتشارات تیسرا.
نویمان، فرانتس (۱۳۷۳)، آزادی قدرت و قانون، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: انتشارات خوارزمی.
هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۲)، انقلاب ایران به روایت رادیو بی‌بی‌سی، تهران: طرح نو.
وحدت، فرزین (۱۳۸۵)، رویارویی فکری ایرانیان با مدرنیت، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
وینسنت، اندرو (۱۳۹۲)، نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

Agamben, Giorgio (1998), *Homosacer*, Stanford University Press.

_____ (2000), *Means without End: Note on Politics, Theory of Bounds*, Minneapolis: University of Minnesota.

_____ (2009), *The Signature of all Things: on Method*, Translated by Luca D'isanto with Kevin Attell, Zone book, New York.

Bardin, Laurence (1977), *Lanalyse de Contenu*, P.U.F. Paris.

Behnam, Reza. (1991), *Cultural Funditions of Iranian Politics*, V.S.A University, Cambridge University Press.

Ellermann, Antje (2009), *Undocumented Migrants and Resistance in the State of Exception*, University of British Columbia.

Gordon, Scott (1999), *Controlling the State: Constitutionalism from Ancient Athens to Today*, Harvard University Press.

Hafez F. Farmayan (1975), "Observations on Sources for the Study of Nineteenth- and Twentieth-Century Iranian History", *International Journal of Middle East Studies*, No 5.

Martin, Vanessa (2003), *Mudarres, Republicanism and the Rise to Power of Riza Khan; The Making Of Modern Iran*, Edit By Stephani Kronin, Riulated, London: First Publish.

Turoin.Colin. Adam. Tonkins (ed) (2007), *British government and constitution*, Cambridge: Cambridge University Press..